

دانش‌نامه‌های  
دفاع و آموزش ۲۱

جانب  
بیست و سوم

# سافر کربلا



زندگی‌نامه و خاطرات شهید علیرضا کریمی



## تحصیل

مجید کشاورز، حسین دهقان

علیرضا دبستان را در مدرسه عصر انقلاب (عصر پهلوی آن زمان) گذراند. بسیار تیزهوش و در عین حال پسری خندان، شلوغ و کمی هم اهل شیطنت بود.

معلم ها خیلی این پسر را دوست داشتند. یکی از معلم ها می گفت: شیطنت از چشمای این بچه می باره ولی چون درس و اخلاقش خوبه، ما هم دوستش داریم.

از دبستان که می آمدیم با اینکه خسته بودیم، همه را تشویق می کرد که مسجد برویم و نماز را به جماعت بخوانیم. بعد هم ناهار و بعد از آن مشغول بازی می شدیم.

پایان دوران دبستان مصادف بود با حوادث انقلاب. ما کمتر به درس توجه می کردیم.

علیرضا درس نمی خواند اما چون توی کلاس خوب دقت می کرد همیشه نمراتش از ما بهتر بود.

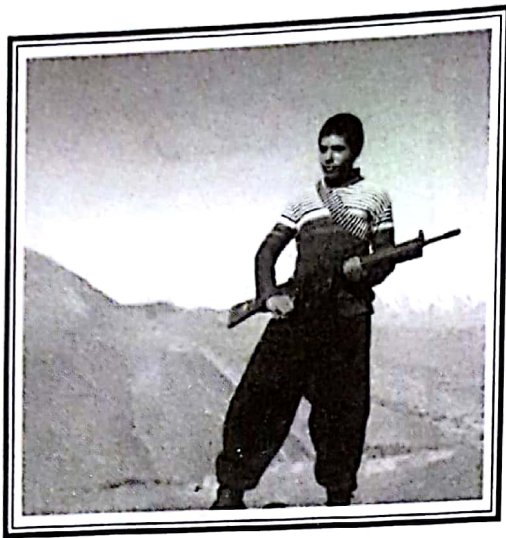
با پیروزی انقلاب وارد مقطع راهنمایی شد. مدرسه شهید ارباب در خیابان حکیم نظامی ثبت نام کرد.

علیرضا آنقدر درگیر مسائل انقلاب و فعالیت‌های مسجد و مسائل فرهنگی بود که کمتر به درس توجه می‌کرد. با این حال سال اول با معدل بالا قبول خرداد شد.

دوم راهنمائی سال آخر تحصیل او بود. در این سال معمولاً نیمه‌های شب، پس از پایان کار بسیج به خانه می‌آمد. صبح زود هم راهی مدرسه می‌شد. در همین دوران بود که با راه اندازی انجمن اسلامی مدرسه، مشغول فعالیت‌های سیاسی شد.

گروه‌های سیاسی مخالف نظام، که در مدارس فعالیت می‌کردند، علیرضا را مانعی بر سر راه خود می‌دیدند. لذا یکبار او را بقدری کتک زدند که کمتر کسی تحمل آن را داشت. با سر و صورتی خونین راهی خانه شد. اما دست از فعالیت‌هایش بر نمی‌داشت.

نمی‌دانم که این پسر در روز چقدر استراحت می‌کرد. تازه از این سال برگزاری جلسه قرآن و برگزاری اردو و فعالیت برای خانواده شهدا در مسجد و تبلیغات بسیج هم به کارهایش اضافه شد.



## انقلاب

سید احمد هدایتی، حسین دهقان

در حوالی مسجد محل، کتابفروشی ولیعصر (عج) قرار داشت. حاج آقا هدایتی مسئول آنجا بود. این مکان قبل از اینکه یک فروشگاه باشد، یک مرکز فرهنگی بود. بیشتر بچه‌ها با حضور در این مکان با اندیشه‌های امام و انقلاب آشنا می‌شدند. توزیع رساله و اعلامیه‌های امام و... از جمله فعالیت‌های این فروشگاه بود. حاج آقا هدایتی نوجوانان را جمع می‌کرد. برای آن‌ها از مطالبی می‌گفت که تقریباً کسی جرأت گفتنش را نداشت.

بارها به همراه علیرضا به کتابفروشی می‌رفتیم. کتاب‌های مذهبی و انقلابی را می‌گرفتیم و شبها در مقابل مساجد دیگر می‌چیدیم و می‌فروختیم. چون سن ما کم بود، کسی مزاحم ما نمی‌شد.

در ایام انقلاب، زیر زمین خانه علیرضا مرکز تهیه و تکثیر اعلامیه‌های امام بود. محمد آقا برادر علیرضا دستگاه تایپ و فتوکپی تهیه کرده بود. اما چون ساواک چندین بار او را گرفته بود. برای همین، توزیع اعلامیه‌ها به سادگی توسط علیرضا و بچه‌های مسجد انجام می‌شد.

در راهپیمائی‌های ایام انقلاب به همراه علیرضا حضور داشتیم. با پیروزی انقلاب به همراه بچه‌ها برای استقبال از زندانیان سیاسی پیاده به اول جاده تهران رفتیم.



## مسجد

رسول سالاری  
سید احمد هدایتی

امیرالمومنین علی (ع) می فرماید: هر کس به مسجد رفت و آمد کند بهره‌های  
زیر نصیبش می‌شود:

برادری که در راه خدا با او رفاقت کند. علمی تازه، رحمتی که در انتظارش  
بوده، پندی که از هلاکت نجاتش دهد، سخنی که موجب هدایتش شود و  
ترک گناه. (۱)

علیرضا از دوران طفولیت همواره برای نماز در مسجد بود. در دوران مدرسه،  
همیشه بچه‌های محل را با خودش به مسجد می‌برد. این حضور، در دوران  
انقلاب به اوج خود رسید.

رسول گرامی اسلام می‌فرماید: خداوند وعده فرموده: فردی که وضو  
می‌گیرد و داخل مسجد می‌شود و در نماز جماعت شرکت می‌کند، بدون  
حساب به بهشت برسد. (۲)

علیرضا به خوبی می‌دانست که مسجد، بهترین مکان برای فعالیتهای عقیدتی  
و فرهنگی و حتی سیاسی است. لذا با پیروزی انقلاب، مسجد رفتن برای او فقط

۱- مواظ العددیه ص ۲۸۱  
۲- مستدرک الوسائل ج ۶ ص ۴۴۸

برای اقامه نماز نبود.

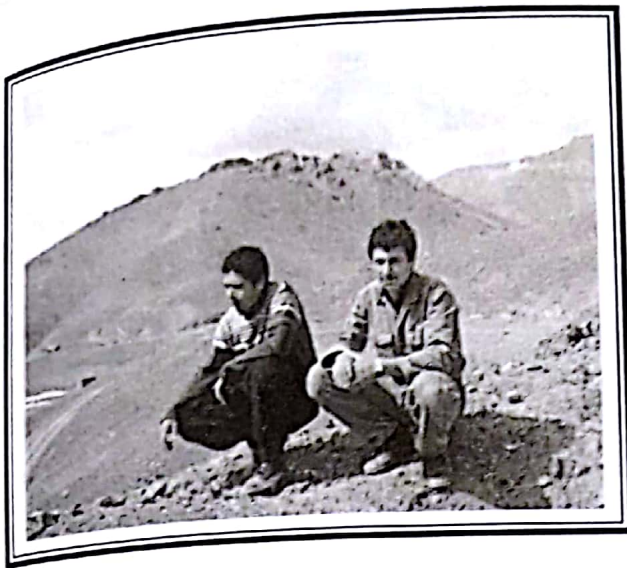
وی ابتدا عضو گروه سرود مسجد حاج صدرا (مسجد محل) شد. پس از مدتی به همراه دوست قدیمی خود مصطفی تاج‌الدین مسئولیت تبلیغات را به عهده گرفت.

نمایشگاهی که به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب در مسجد راه اندازی شد. یادگار فعالیت همان دوران بود که تاثیر خوبی در سطح محل داشت. با اصرار زیاد و در چهارده سالگی وارد بسیج شد و مشغول فعالیتهای نظامی شد.

هر شب در برنامه ایست و بازرسی و برنامه‌های دیگر بسیج حضور داشت. بسیاری از بچه‌های محل، به خاطر رفاقت با او عضو بسیج شدند. در آن زمان که اعضای بسیج بیشتر به فکر فعالیتهای نظامی بودند، علیرضا به همراه مهدی ورزنده و مصطفی تاج‌الدین (۱) فعالیتهای فرهنگی بسیج مسجد را آغاز نمود.

برگزاری جلسات قرآن، کلاسهای احکام و از همه مهمتر برگزاری اردو با کمک بچه‌های بسیج از مهمترین فعالیتهای او بود. معمولاً بیشتر اردوها در غالب کوهنوردی و یا بصورت تفریحی برگزار می‌شد. نکته مهم در این فعالیتها این بود که علیرضا در آن زمان فقط پانزده سال داشت!!

۱- هر سه بعدها به قافله شهدا پیوستند.



## معنویت

جمعی از دوستان و بستگان

از دوران کودکی اولین سرچشمه‌های معنویت در وجود علیرضا دیده می‌شد. آنگاه که با مادرش برای نماز صبح راهی مسجد می‌شد. از طرفی تربیت صحیح و رزق حلالی که پدر به آن مقید بود بسیار در رشد معنوی او تاثیر گذار بود. بطوری که بسیاری از بچه‌های محل بواسطه او بسوی مسجد و معنویت کشیده شدند. فراموش نمی‌کنم. ظهر یکی از روزها، علیرضا به مسجد نرسیده بود. می‌خواست در خانه نماز بخواند. آن روز مهمان داشتیم. خانه شلوغ بود. برای همین به یکی از اتاق‌ها رفت. در سکوت کامل مشغول نماز شد. حالت عجیبی داشت. انگار خداوند در مقابلش ایستاده و مشغول صحبت با خداست. اصلاً عجله نمی‌کرد. ذکرها را دقیق و شمرده می‌گفت. نماز ظهر و عصر او نزدیک به نیم ساعت طول کشید. بعدها وقتی صحبت شد می‌گفت: اشکال ما این است که برای همه وقت می‌گذاریم بجز خدا! نمازمان را سریع می‌خوانیم و فکر می‌کنیم زرنگی کرده‌ایم! اما نمی‌دانیم آنکه به وقت ما برکت می‌دهد خداست!

علیرضا از نماز خواندن بسیار لذت می برد. برعکس ما، که خیلی تند و سریع نماز می خواندیم.

\*\*\*

از همان چهارده سالگی که وارد فعالیت‌های مسجد و بسیج شد، به نماز شب مقید شده بود. تا هنگام شهادت نیز آن را ترک نکرد. صبح‌ها همیشه قبل از اذان بیدار بود. از بیداری در سحر لذت می برد.

این بیداری در سحر و نماز شب را همیشه مخفیانه انجام می داد. علیرضا خوب می دانست که امام صادق (ع) می فرماید:

”هر کار نیکی که بنده‌ای انجام می دهد در قرآن ثوابی برای آن مشخص است مگر نماز شب که از شدت اهمیت خداوند ثواب آن را معلوم نکرده و فرموده است: پهلویشان از بسترها جدا می شود و هیچکس نمی داند به پاداش آنچه کرده‌اند چه چیزی برای آنها ذخیره کرده‌ام“ (۱)

به نماز جمعه هم بسیار اهمیت می داد. هر جمعه‌ای که در اصفهان بود در نماز جمعه شرکت می کرد.

گویی می دانست که امام صادق (ع) می فرماید: قدمی نیست که به سوی نماز جمعه برداشته شود، مگر اینکه خدا آتش را بر او حرام می کند. (۲)

\*\*\*

به قرائت قرآن بسیار اهمیت می داد. مهم تر از آن به ترجمه و معانی آن بسیار توجه می کرد. یکبار در گوشه‌ای از مسجد نشسته بود. غرق در قرآن بود. بعد هم رفت پیش یکی از دوستان. در مورد بعضی از آیات شروع به سؤال و

۱- میزان الحکمه ص ۳۳۱ حدیث ۳۶۶۵

۲- نماز در آیین حدیث ص ۱۰۱ حدیث ۲۱۵



جواب کرد.

وقتی می خواستیم از مسجد بیرون برویم گفتیم: خیلی تو قرآن غرق شدی! با تعجب نگاهم کرد. خیلی آرام گفت: ما خیلی غافل هستیم. ما فقط داریم عمرمون رو هدر می دیم. این قرآن مثل یه نامه است که خدا برای ما نوشته، ما نباید بدونیم خدا چی گفته و از ما چی می خواد!؟

برای من شنیدن این جواب از بچه‌ای که شوخ و کم سن و سال بود خیلی عجیب بود. من بعدها خیلی روی حرفهای این پسر فکر می کردم. علیرضا واقعاً انسان خود ساخته‌ای بود. خیلی بزرگتر از سنش می فهمید.

از میان دعاها و زیارتها، به دعای توسل بسیار اهمیت می داد. همیشه می گفت: بعد از توکل به خدا، توسل به ائمه معصومین (ع) حلال مشکلات است. در توسل‌ها هم به وجود مقدس قمر بنی هاشم (ع) بسیار اهمیت می داد.

\*\*\*

در دوران پس از پیروزی انقلاب، مسجد محل ما مرکز فعالیت گروه‌های سیاسی بود. طرفداران و مخالفان، همدیگر را مورد هجوم تبلیغاتی قرار می دادند. هر روز بحث و جدل داشتیم. یکی از ویژگی‌های خوب علیرضا این بود که وارد این گونه بازی‌های سیاسی نمی شد.

بعد از ماجرای بنی صدر، یک روز با بچه‌ها خیلی بحث کردیم. بعد دیدم علیرضا گوشه‌ای ایستاده و با حالت خاصی به ما نگاه می کند. گویی با نگاهش ما را مسخره می کرد. جلو رفتم و با تعجب پرسیدم: چیزی شده؟!

علیرضا گفت: آخه سر چی دارید بحث می کنید؟! خدا به ما ولایت فقیه داده، ما باید پشت سر رهبر باشیم. هر چی ایشون گفت اطاعت کنیم. این بازی‌های سیاسی بد نیست اما زیاد از حد به این مسائل پرداختن، باعث دوری

از هدف می‌شه. نشنیدین حضرت امام فرمود:  
پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد.

\*\*\*

اهل غیبت نبود. اگر از کسی ناراحت بود مستقیم با خودش صحبت می‌کرد. می‌گفت که به چه دلیل از او ناراحت است. اما پشت سرش حرف نمی‌زد. بسیار کم حرف بود. اما وقتی صحبت می‌کرد، کلامش بسیار جامع و کامل بود. همه جوانب کار را می‌دید و بعد حرف می‌زد. لذا بچه‌ها روی حرف او حرفی نمی‌زدند.

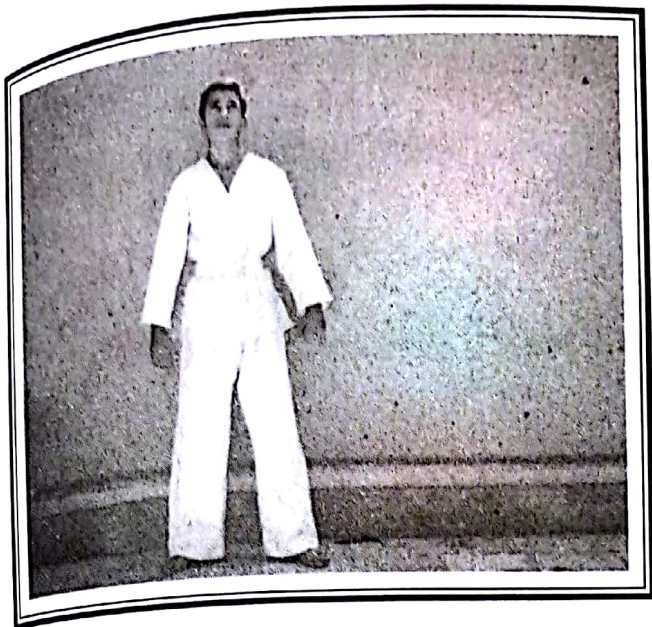
از پول تو جیبی خودش همیشه به افراد مستحق کمک می‌کرد. البته به صورت مخفیانه.

زمانی که جنبه می‌رفت معمولاً به کسی نمی‌گفت. می‌ترسید که ریا و یا نیت غیر خدائی وارد کارش شود.

پدرش هم به او آموخته بود که هر کاری انجام می‌دهی فقط برای رضای خدا باشد. چرا که امیرالمؤمنین می‌فرماید:

«هر کس قلبش را (و اعمالش را از غیر خدا) پاک ساخت مورد نظر خدا قرار

خواهد گرفت.» (۱)



## ورزش

محمد کریمی

از سال ۵۳ پدرمان در تهران مشغول به کار بود. علیرضا را نیز در ایام تابستان با خودش می برد.

همان جا به او کار آشنایی را می آموخت. در همان ایام علیرضا به کلاسهای ورزش رزمی دانشجویان می رفت. کار آنها را تماشا می کرد. یکروز مسئول ورزشهای رزمی دانشگاه به سراغ پدرمان رفت. گفت: این پسر استعداد خوبی در ورزش دارد.

از نظر من هم مشکلی برای حضور او در کلاس نیست. بعد از آن هر روز علیرضا به همراه دانشجویها ورزش می کرد.

در ایام مدرسه که در اصفهان بود یک کیسه بوکس تهیه کرد. داخل آن را پر از شن کرده بود.

کیسه را به سقف زیر زمین آویزان کرده بود و هر روز یک ساعت به آن مشت می زد.

قبل از انقلاب به یک کلاس ورزشهای رزمی در بالاتر از میدان آزادی اصفهان می رفت. مربی این کلاس خارجی بود. او هم می گفت: این پسر استعداد قهرمانی در ورزشهای رزمی را دارد.

دستان علی آنقدر قوی شده بود که کسی نمی توانست با او میچ بیاندازد. یکی از بچه های قوی محل که چند سالی از علیرضا بزرگتر بود با او میچ انداخت. او جلوی رفقاییش حسابی ضایع شد.

بعد کار به دعوا کشید. علی خیلی سریع او را انداخت روی زمین، این پسر همیشه علیرضا و دوستانش را به سبب مسجد رفتن مسخره می کرد. بعد از آن دیگر ساکت شد.

وقتی آوازه قهرمانی محمد علی کلی پخش شده بود. توی محل ما، علیرضا را به خاطر قدرت بدنی و تشابه چهره به نام علی کلی صدا می کردند! علیرضا ورزش را قطع نکرد. وقتی هم که جبهه می رفت و حتی زمانی که مجروح شده بود ورزش را ادامه می داد.

همیشه می گفت: انسان مسلمان باید قوی و نیرومند باشد. او با اینکه به فنون ورزشهای رزمی مسلط بود و بدنی بسیار قوی داشت، اما همیشه انسانی ساکت و بی ادعا بود.

یک روز که با مادرم صحبت می کردم. گفتم: خدا رو شکر، علیرضا بدن خیلی قوی و محکمی داره.

مادرم نگاهی به من کرد و گفت: کار خدا رو می بینی، این پسر تو چهار سالگی از بس ضعیف و مریض بود در حال مرگ بود. حالا خدا خواسته قدرتش را اینطوری به ما نشان دهد!